

اصلاحات و آتیه مساله زن

مقدمه

همچنانکه پیشتر بحث شد، پیشبرد برنامه های توسعه اقتصادی مورد نظر نهادهای بین المللی بسیاری از کشورهای جهان سوم را ملزم به در دستور گذاشتن تغییراتی جهت انطباق با این شرایط قرار داده است. برای بسیاری از اینها التزام به این شرایط و انطباق با آن جهت فایق آمدن به معضلات اقتصادی، نه یک انتخاب سیاسی بلکه جبری تاریخی است. پروسه همخوان شدن با این شرایط در ایران سالهاست که آغاز شده و نه فقط جمهوری اسلامی بلکه اگر هر شاخه دیگری از بورژوازی ایران امروز حاکمیت را در دست بگیرد همین روند را باید ادامه دهد. در عمل هم ما شاهد هستیم که هیچکدام از جناحها و گرایشهای شناخته شده اپوزیسیون بورژوازی برنامه عملی متمایز از آنچه که خود جمهوری اسلامی سالهاست آغاز کرده، ندارد. واضح است که میان بخشهای مختلف بورژوازی تفاوت هست و مشخصا اینکه حکومت مذهبی باشد یا لائیک، خصوصا برای زنان از نظر حقوق اجتماعی و شیوه زندگی متفاوت است. اما واقعیت اینست که نه سلطنت طلبان و نه جمهوریخواهان هیچکدام برنامه اقتصادی ای متفاوت از برنامه های

توسعه ارائه نکرده اند. و از نقطه نظر سیاسی نیز همه آنها با تاکیدات متفاوت مصرند که تغییرات سیاسی در ایران باید با آرامش، بدون اینکه ریسک انقلاب و شورشهای بزرگ اجتماعی بوجود بیاید، و بدون اینکه ساختارهای اصلی قدرت دست بخورد، واقع شود.

برای بررسی چشم اندازهای آتی در رابطه با جنبش زنان، باید ابتدا تحولات محتمل آن را در دو زمینه اقتصادی، و حقوقی - اجتماعی مورد قضاوت قرار داد. از آنجا که تغییرات در شکل حکومت بر این جنبه اخیر (حقوقی) تاثیر بیشتری میگذارد لذا در بررسی این بخش باید تجزیه و تحلیل حالت‌های مختلف را در نظر داشت.

۱. وجه اقتصادی موقعیت زن

واقعیت اینست که برنامه های توسعه اقتصادی مستقل از اینکه متکی بر خصوصی کردن‌های وسیع باشند یا صادرات، تغییرات ساختاری در سازمان و قوانین کار را ایجاد میکنند و این آن عرصه ای است که دولتی که قرار است جامعه را به این دوره هدایت کند، باید ملزوماتش را فراهم کند. تغییرات در قانون کار و تشویق شکل گیری ان. ج. او ها در رابطه با جنبش زنان دقیقا از همین زاویه است. در فصل اول بتفصیل بحث شد که تاثیر این پروسه چیزی جز در دسترس قرار دادن استثمار نیروی کار زنان در کنار تداوم بی حقوقی اجتماعی نیست. افزایش اشتغال با تامین مطالبات اقتصادی یک بیک نیست و مجریان واقعی برنامه های توسعه نیز به کسی وعده تامین مطالبات اقتصادی نداده و نمیدهند. در ایران هم بخصوص آنها که افق اجتماعی و اقتصادی جنبش اصلاحات را بدقت بیشتری درک کرده اند در رابطه با تاثیرات این پروسه خصوصا از زاویه اشتغال (و نه فقط در رابطه با

مساله زن) بحث میکنند و برآندند که اقتصاد راکد ایران قدرت جذب نیروی کار موجود را بویژه با توجه به درصد بالای جمعیت جوان و آماده بکار کشور ندارد و برنامه های توسعه اقتصادی از جمله ناظر بر اینست که امکان اشتغال فراهم کند. فمینیسم لیبرال هم به همین چشم امید بسته است که افزایش اشتغال موجب تسهیل ورود زنان به بازار کار و فعالیت اجتماعی خواهد شد که بنوبه خود در یک پروسه طولانی مدت و از طریق کار اساسا فرهنگی راه کسب حقوق اجتماعی را هموار میکند. واضح است که مساله بر سر مخالفت با افزایش اشتغال و امکانات شغلی در جایی که بیکاری مزمنی وجود دارد، و یا بخشی از جمعیت (زنان) اصولا در رده نیروی کار دسته بندی نشده اند، نیست. از این باید استقبال کرد. امکان اشتغال یک حق مسلم شهروندان است و نه لطف دولتها! بحث نه بر سر مخالفت با نوع خاصی از افزایش اشتغال، بلکه بر سر پرده برداشتن از رازآلودگی ای است که پیرامون بحث اشتغال از جانب اصلاح طلبان براه افتاده است. نکته اینست که محتوای توسعه اقتصادی و اشتغالی که دستاورد آنست، در صورت موفقیت در پیشبرد این برنامه ها تازه مثل هر جامعه کاپیتالیستی دیگری زنان را نیز وارد بازار کار میکند و البته بطور ویژه ای. در مورد چند و چون ورود زنان به بازار کار در فصل اول بحث شد و تاکید شد که وجه مشخصه این نوع اشتغالها، موقتی بودن و در حاشیه بازار کار تثبیت شدن است. بنابراین تصور کتابی از موقعیت اشتغال زنان تحت مناسبات کاپیتالیستی، و ارجاع دادن به نمونه هایی مثل کشورهای اسکاندیناوی (که خود در رده کشورهای پیشرفته صنعتی، استثنا هستند) در دفاع از روندهای جاری ساده انگارانه است. اولاً باین دلیل که خود این نمونه ها استثنا هستند و ثانياً و مهمتر اینکه در شرایطی که خود این نمونه های استثنا نیز سالهاست سیر قهقرا را آغاز کرده اند دیگر نمیتوان به آنها بعنوان الگو رجوع کرد. از طرف

دیگر حتی نمونه های موفق برنامه های توسعه نمیتوانند نشان دهند که این برنامه ها تغییرات کیفی بسیار قابل توجهی در اشتغال زنان بوجود آورده اند و همچنین بطریق اولی نمیتوانند نشان دهند که این افزایش اشتغال موجب رفع ستم جنسی، برابری زن و مرد یا لاقبل بهبود رادیکالی در وضعیت آنان شده است. دوآتشه ترین مدافعین این برنامه ها هم نمیتوانند بگویند که موقعیت زنان در آسیای جنوب شرقی و یا شیلی (نمونه موفق در آمریکای لاتین) الگوی است برای مبارزه علیه ستم و تبعیض بر زنان.

*** **

در ایران اشتغال زنان بعد از انقلاب ۵۷، علیرغم بالارفتن میزان سواد و تحصیلات دانشگاهی، هنوز از درجه پایینی برخوردار است. تنها تغییر مهم در دوره بعد از انقلاب در رابطه با اشتغال زنان تغییر ساختار آن است. در این زمینه کارهای تحقیقی فراوانی صورت گرفته که رجوع به آنها مستقل از اینکه مشغله محققین مورد نظر در این زمینه چیست، میتواند تصویر روشنتری از سیر آتی نیز بدهد (۱). مطابق پاره ای از این آمارها و بررسی ها میزان اشتغال زنان در دوره اولیه بعد از انقلاب از جمله بدلیل پاکسازیها و اعمال مقررات اسلامی در محیطهای کار پایین آمد. اما مهمترین تفاوت در این دوره، تغییری است که اساسا ناشی از گسترش شهرنشینی در ایران است. این تغییر که کماکان ادامه دارد، بازتاب خود را در اشتغال زنان به این ترتیب نشان داده که اکثریت زنان شاغل، در بخشهای خدمات و صنعت مشغول بکارند. تغییر ساختار شغلی زنان طبعا تابعی از برنامه های اقتصادی و تمرکز سرمایه گذاری در رشته های مختلف و درجه رشد صنعت در جامعه است. همچنانکه پیشتر بحث شد در نتیجه برنامه های توسعه در کشورهای آسیای جنوب شرقی (و حتی آمریکای لاتین) ساختار شغلی زنان آنجا که انتقال از اقتصاد کشاورزی به اقتصاد

صنعتی رخ داده، تغییر قابل توجهی کرده است. از آنجا که این شیفت در ایران بسیار پیشتر در جریان برنامه های اصلاحات ارضی اتفاق افتاده است لذا پیش بینی اینکه ساختار شغلی زنان بهمین شکل فعلی ادامه یابد، غیر واقع بینانه نیست. معنای عملی این پدیده این است که افزایش اشتغال (در صورت موفقیت برنامه های توسعه) عمدتاً به حضور بیشتر زنان در همین دو بخش خواهد انجامید. اما امکان افزایش اشتغال مستلزم تغییر در قوانین نیز هست. در یکی دو ساله اخیر مهمترین اتفاقی که در زمینه اشتغال و حقوق زنان شاغل از جانب دولت و در راستای سیاستهای جدید صورت گرفته مربوط به کارگاهها است. خروج بخش اعظم کارگاهها از شمول قانون کار و باین ترتیب خارج شدن بخش وسیعی از زنان شاغل از حیطه همین قانون موجود، مهمترین دستاورد توسعه برای زنان بوده است. قانون کار جمهوری اسلامی در کلیتش همیشه مورد اعتراض طبقه کارگر بوده است اما امروز خارج کردن این کارگاهها از شمول همان قانون کار، بمعنای تحمیل یک عقب نشینی دیگر به طبقه کارگر است. دقیقاً همین بی قانونی در شرایط کار است که برده داری نوین نام گرفته و بعنوان فاکت نیز پذیرفته شده است که چنین تغییراتی و عوارض اجتماعی قابل پیش بینی آن، جزو ملزومات پیشبرد برنامه های توسعه اقتصادی است. در این زمینه مساله تنها بر سر خارج شدن زنان فعلاً شاغل از شمول قانون کار نیست. بلکه پیشرفت برنامه های توسعه و گسترش سرمایه گذاریها، شمار وسیعتری از زنان را جذب بازار کار و مشخصاً کارگاههای کوچک میکند که پیشتر، از شمول قانون کار خارج شده اند. خروج از شمول قانون کار از نظر کارگزاران سرمایه و مدافعین نه فقط ایرانی برنامه های توسعه، یعنی اینکه شما میتوانید فارغ از هر قانون دست و پاگیری در توافق عموماً فردی با کارفرمایان کار را با هر شرایطی که او تعیین میکند و از جمله در خانه تان و یا بیست

ساعت در شبانه روز انجام دهید! به اینها باید یک ویژگی مهم دیگر که جزو مختصات تغییرات جاری در شرایط کار در سطح جهانی است افزود و آنهم افزایش کارهای موقت و بدون قرارداد است که ناامنی شغلی و لذا تن دادن به چنین شرایطی را محض اجتناب از بیکاری بیشتر میکند. بنابراین مجموعه تغییراتی که در زمینه قوانین ناظر بر شرایط کار صورت گرفته، چیزی جز تسهیل استفاده از یکی از ارزاترین بخشهای نیروی کار نیست (۲). بخشی از نیروی کار، که باعتبار دلایل عدیده تاریخی و فرهنگی جزو بی حقوق ترین بخش ها از نظر اجتماعی نیز هست. کل این پروسه یعنی تبدیل کردن شمار هر چه وسیعتری از زنان به کارگرانی که بدترین و شاقترین و ناامن ترین شرایط شغلی بر آنها تحمیل خواهد شد. حتی اگر برای لیبرالها اینها نعماتی باشد که پای زن را به بازار کار و زندگی اجتماعی باز میکند برای زن کارگر این هیچ معنایی جز تبدیل شدن به فروشنده نیروی کار در بدترین شرایط ممکن از نظر حقوق اجتماعی و فردی و سیاسی در یک نظام سرمایه داری ندارد و دقیقا روشن کردن همین نکته یعنی از رازآلودگی بیرون کشیدن بحث اشتغال و فواید توسعه برای زنان. تغییر قانون کار در زمینه کارگاههای کوچک یکی از مهمترین تغییراتی است که هم بر شرایط کار زنان و هم بر حقوق اقتصادی اجتماعی آنان تاثیرات دامنه داری در جریان برنامه های توسعه اقتصادی خواهد گذاشت. بعبارت دیگر این، خود پایه تغییرات مهم دیگری است که حتی اگر قوانین مربوط به حقوق فردی زنان نیز تغییر کنند، نهایتا تغییراتی بر روی کاغذ خواهند بود. تحمیل شرایطی که ذکرش رفت، در واقع بشکل سیستماتیکی زنان را از دایره حقوق کار کنار میگذارد و بحث بر سر مثلا دستمزد برابر در ازا کار برابر، عملا بی حاصل میشود. بحثی که در عموم کشورهای سرمایه داری یکی از کلیدی ترین شاخصهای تداوم تبعیض جنسی است. حتی در کشورهای اسکاندیناوی

که از نمونه های موفق در رابطه با حقوق اجتماعی و اقتصادی زنان در میان جوامع پیشرفته سرمایه داری هستند، این تبعیض کماکان پایرجاست و موضوع یکی از مباحث مهم در زمینه برابری کامل زن و مرد. این مساله در چارچوب برنامه های توسعه در ایران مستقل از شکل حکومت، یک مساله محوری در مبارزات آتی زنان خواهد بود. حتی اگر حکومت در ایران (حکومت اسلامی متعهد به مدنیت یا جمهوری لیبرال) متعهد دستمزد برابر برای زن و مرد بشود (که فعلا ادعایش هم موجود نیست) این مساله بهیچوجه با چارچوب برنامه های توسعه و شرایط امروز جامعه کاپیتالیستی تطابق ندارد. سرمایه در یک مقیاس جهانی در جستجوی کاهش مخارج تولید و بالا بردن سودآوری است. رو کردن به کشورهای جهان سوم و زنانه شدن پروسه توسعه دقیقا به دلیل امکان ارزان تمام شدن آن است. در صورتیکه روند تحولات جاری به تداوم همین حکومت بیانجامد که قانونش مبتنی بر نابرابری زن و مرد است، صحبت از برابری دستمزد زن و مرد بطریق اولی از پیش مهر باطل خورده است. در چارچوب همین قانون فعلی و بر مبنای نگرش آن نسبت به زن و مرد، سهم زنان از بیمه های اجتماعی، پاداش، اضافه کاری، مالیات، بن های کالاها بسیار پایین تر از مردان است که بشکلی سیستماتیک در آمد زنان را در سطح پایین تری نگه میدارد. عدم تعهد به برابری زن و مرد در مقابل قانون و یا عدم برسمیت شناختن زن بعنوان فرد در برابر قانون، پایه اصلی محرومیت از بسیاری از حقوق اجتماعی حتی در چارچوب قوانین رایج است. بعلاوه اینکه نبود سیستم تامین اجتماعی و عدم التزام دولت به تعهدات اجتماعی در مقابل شهروندان، در برنامه های توسعه اقتصادی یک فاکت شناخته شده است. قرار نیست سیستمی وجود داشته باشد که مادران شاغل را در دوره مراقبت از فرزندان تازه متولد شده شان حمایت کند (۳) و حتی اگر اشتغال زنان بنحو چشمگیری بالا رود تازه باید از عوارض

چنین مسائلی حرف زد که بارش باید بدوش مادر بزرگها و عمه ها و خاله ها بیفتد که همگی هم زن هستند! تازه این در شرایطی است که فرض کنیم زنی که مادر میشود، حق دارد شغلش را نگهدارد. همچنانکه پیشتر دیدیم سیال بودن قوانین و انعطاف در بازار کار دست کارفرمایان را باز گذاشته است که یا زنان مجرد را استخدام کنند و یا بمحض باردار شدن اخراجشان کنند. همین فاکت بنهایی برای توضیح کاراکتر اشتغال زنان در سالهای آتی و از رازآلودگی بیرون کشیدن این پدیده کافی است.

تاثیرات روندهای جاری بر همه گروههای زنان طبعا یکسان نیست. در سالهای اخیر به همت فمینیستهای دولتی تلاش شده با تعدیل حق سفر برای زنان (بدون اجازه پدر یا یک وابسته مذکر دیگر) و یا تسهیل امکاناتی جهت شرکت زنان در مراودات بانکی (بدون اجازه مرد) امکان شرکت زنان در امور اقتصادی بخصوص در سطح مدیریت شرکتها و غیره فراهم شود. تغییر دیگری که در همین سالهای اخیر قابل مشاهده بوده اینست که درصد زنان تحصیلکرده و در جستجوی کار بالا رفته است. این تغییر در خود حاصل برنامه های توسعه نیست. اینها بازتاب تغییرات بنیادی تری است در موقعیت اجتماعی زن که از قضا برنامه های توسعه هم پاسخی برای آن ندارند. افزایش زنان تحصیلکرده آماده بکار، در شرایطی که بازار کار قدرت جذب آنان را ندارد، به بیکاری فزاینده ای در میان زنان جستجوگر کار منجر میشود. پیش بینی میشود که اگر رشد اقتصادی در ایران مطابق انتظار برنامه سوم توسعه، سالانه ۶٪ باشد، شمار زنان تحصیلکرده متقاضی کار (که بیکار میمانند) افزایش چشمگیری خواهد یافت بطوریکه نرخ بیکاری در میان زنان قریب ۲۱٪ در مقابل نرخ عمومی آن که ۱۵٪ است قرار میگیرد (۴).

در حقیقت میتوان گفت که سهم زنان از توسعه اقتصادی بستگی دارد به موقعیت اجتماعی و طبقاتی شان. شرکت زنان طبقات دارا در امور اقتصادی حتی با تداوم حاکمیت مذهبی، تسهیل شده و خواهد شد. برای بخش وسیعی از زنان طبقه متوسط که عموماً تحصیل کرده اند امکان دستیابی به شغل، تضمین شده نیست اما امکان گسترش فعالیتهای فرهنگی حتی با وجود حکومت اسلامی مقدور است. و اکثریت عظیم زنان کارگر و زحمتکش در دو راهی میان فقر فزاینده و کار شاق بدون تامین اجتماعی، دومی را باید انتخاب کنند. در مورد این دسته از زنان نکته مورد اهمیت کاراکتر اشتغال است و نه خود آن. قرار گرفتن زنان در موقعیت فروشنده نیروی کار و امکان اشتغال برای آنها بمعنای پذیرش بلافاصله نوعی از اشتغال است که ناامنی و عدم ادامه کاری خصلت برجسته آنست. رواج قراردادهای موقت بعنوان یکی از اشکال اصلی اشتغال زنان در حقیقت بمعنای معلق نگهداشتن این بخش از نیروی کار است. نفس اینکه اشتغال زنان بیشتر موقتی و در حاشیه بازار کار است در خود موجب فرسودگیهای روانی و مشکلات عدیده ای در زندگی شخصی و خانوادگی میشود. به این مساله باید شرایط کار زنان و بی حقوقی های مبتنی بر تبعیض جنسی را نیز افزود تا تصویر روشنتری از کل موضوع یافت. باین ترتیب امید تامین شغل حتی در صورتیکه بخشاً متحقق شود، بمعنای انتگره شدن زنان در جامعه نیست بلکه بیرون آمدن از خانه و حاشیه نشین شدن در بازار کار است. بهای همین افزایش الکن اشتغال زنان بسیار سنگین است. در برنامه های موفق توسعه اقتصادی، اگر از فقر وحشتناک بگذریم این زنان گاه ۱۸ ساعت در شبانه روز کار میکنند!

۲. وجه حقوقی و اجتماعی

وجه حقوقی مساله زن تابعی است از اینکه در تحولات آتی چه نوع حکومتی سکان جامعه را در دست بگیرد. جابجایی قدرت در شرایط حاضر، در غیاب حضور متشکل و مستقل طبقه کارگر بعنوان ستون اصلی تحولات اجتماعی و در غیاب یک قطب سوسیالیستی که بتواند مستقیماً بر تحولات سیاسی تأثیر بگذارد بنحو قابل پیش بینی ای در درون طبقه سرمایه دار ایران صورت خواهد گرفت. شاخه های مختلف بورژوازی ایران علیرغم اختلافات سیاسی با هم در یک نکته متفق القولند و آن اینکه در چنین تحولی جایی برای شکل گیری جوشش های توده ای و اعتراضات رادیکال نباید وجود داشته باشد. روشن است که شکل بروز اعتراضات اجتماعی و بخصوص نتیجه این اعتراضات تماماً قابل پیش بینی نیست و همچنین واضح است که هر درجه قدرت یابی یک آلترناتیو سوسیالیستی در جامعه میتواند بر سیر تحولات جاری تأثیر بگذارد. اما بنظر میرسد که با حرکت از موقعیت امروز و با شناخت از تمام فاکتورهای دخیل در شکل دادن به یک تحول سیاسی، حالات قابل پیش بینی بسیار محدود است. حالت اول تداوم حکومت اسلامی منطبق شده با نیازهای برنامه توسعه و انطباق شکسته بسته ای با موازین شناخته شده بین المللی است برای تلقی شدن بعنوان حکومت دمکراتیکی که در آن انتخابات صورت میگیرد و احزاب وجود دارند. حالت دوم شکل گیری آلترناتیوی از میان بخشهای دیگر بورژوازی ایران است: جمهوریخواهان، سلطنت طلبان، لیبرالهای لائیک و مذهبی و اصلاح طلبان سرخورده حاشیه دوم خرداد. گرچه ظاهراً این دو بعنوان دو آلترناتیوی بنظر میرسند که لااقل از نظر شکل حکومتی متفاوت خواهند بود، اما وجوه تشابه در میان آنها بسیار زیاد است. و این ادعایی ایدئولوژیک نیست، این صرفاً بخاطر تعلق این نیروها به

بورژوازی ایران نیست بلکه ناشی از دلایل سیاسی کنکرت تری است که در این بخش بحث خواهد شد. لذا تا آنجا که به مساله زن برمیگردد، ادعای نگارنده این است که تغییرات در وجه حقوقی و اجتماعی مساله زن بسیار ناچیزتر از آنست که بتوان حرف از تحولی جدی در موقعیت زنان ایران زد. در هر صورت بررسی مجزای هر دو حالت ضروری است.

حالت اول

در سالهای اخیر ادبیات اصلاح طلبان (دولتی و غیر دولتی) مملو بوده است از این تصور که توسعه اقتصادی بی توسعه سیاسی ممکن نیست، توسعه سیاسی منجر به آزادیهای دمکراتیک دامنه داری در جامعه میشود، زنان در این پروسه ذینفعند و باید از اصلاحات حمایت کنند. در رابطه با مساله زن مباحثی بر مبنای قرائت جدیدی از اسلام آغاز شد تا بکمک تفسیرها و قرائتهای منطبق بر نیاز زمان، مشکلات حقوقی و قضایی ای را که بر سر راه توسعه اقتصادی و سیاسی متناظر با آن هست، بشود برطرف کرد.

در زمینه ارائه قرائتی نوین از قوانین دینی در رابطه با مساله زن در بخش مربوط به پیدایش فمینیسم اسلامی بحث شد. این حرکت بخشی معطوف به مباحث نظری و شکل دادن به گفتمانهای جدید است و بخش دیگر به تلاش جهت تغییر در قوانین و یا اصلاح آنها. در بخش اول یعنی مباحث نظری، هدف اینست که از قوانین اسلامی تعابیر و تفاسیر دیگری غیر از آنچه که رایج است نیز داده شود. در این زمینه علما و فقهای اسلام تبیین های متفاوتی دارند. در حالیکه برخی آشکارا از فرودستی زن با استناد به احکام الهی و قرآن حرف میزنند پاره ای

دیگر (آیت الله موسوی بجنوردی) بیان میکنند که مثلاً آیه «الرجال قوامون على انساء» (مردان بر زنان ریاست میکنند) ایراد دارد چرا که در عمل زن رئیس خانواده است و مرد مدیریت اقتصادی و وظیفه پرداخت نفقه و غیره را دارد. در هر صورت مباحث نظری در مورد خانواده، قصاص و قضاوت راه پیشروی جریانی را هموار کرده که بدنبال تعریف چارچوبهایی جهت چالش نگرش مردسالارانه در سیستم موجود است. اما مباحث نظری وقتی میتوانند به حرکت و تغییر اجتماعی تبدیل شوند که بتوانند به زندگی واقعی و مسائل کنکرت در یک مبارزه پاسخ گویند. دسته دوم تلاشها معطوف است به منعطف کردن و تبصره گذاشتن بر آن دسته از قوانین که تغییر آنها بعلت نقش کلیدی شان در قوانین شرعی غیر ممکن است و یا تغییر آن قوانینی (۵) که انطباق آنها با شرایط زمان و برای حفظ اعتبار اسلام و حکومت وابسته به آن ضروری است. برای یافتن شاخصهای حرکتی که در جریان است ذکر مثالهایی میتواند مفید باشد.

تلاش برای تغییر سن ازدواج دختران از ۹ سال به ۱۳ سال تاثیر تعیین کننده ای در موقعیت زن در جامعه نمیگذارد. واقعیت اینست که علیرغم مجاز بودن ازدواج برای دختران از ۹ سالگی و علیرغم مجاز بودن تعدد زوجات، جامعه ایران پس از انقلاب اسلامی شاهد چرخش عظیمی بسمت شوهر دادن دختران ۹ ساله و چند همسر شدن مردان نبوده است. واضح است که تسهیلات قانونی حتما وجود چنین رفتاری را برای عده ای آسان کرده است اما مجاز بودن و قانونی بودن آنها در الگوهای رفتاری و زیستی مردم تاثیر تعیین کننده ای نداشته و برعکس اینها مایه تمسخر و قرون وسطایی شمردن حکومتی شده که در انتهای قرن بیستم، ازدواج دختران ۹ ساله را مجاز میدانند. امروز بر همه روشن است که تعداد دختران دانشجو و خواهان ادامه تحصیلات بیش از

پسران است. همچنین سن ازدواج علی‌رغم وجود چنین قانونی عملاً افزایش یافته است و این نیز بخوبی نشان می‌دهد که مجاز بودن ازدواج دختران از سن ۹ سالگی به‌پیچوجبه الگوی زندگی در جامعه نبوده و ارزشهای مدرن در جامعه و در رفتار اجتماعی شهروندان آن بسیار جا افتاده تر از آن بوده که چنین قوانینی آن را مختل کند. مساله، انکار وجود و یا حتی نفی افزایش احتمالی رقمی ازدواج دختران ۹ ساله به نسبت پیش از قیام ۱۳۵۷ نیست، بلکه منظور تاکید بر عدم تغییر الگوهای رفتاری و زیستی و سیستم ارزشهای زندگی مردم است. لذا با توجه به این نکات میتوان گفت که تغییر سن ازدواج از ۹ به ۱۳ (یا حتی ۱۶) هنوز هم از ثرم واقعی و رایج در جامعه عقب تر است. همچنین سخت کردن چند همسری مطابق قانون، در حالیکه مطابق نظرسنجی‌ها در همین سالهای اخیر اکثریت مخالف چند همسری هستند هم منجر به گشایش جدی‌ای در موقعیت زنان نمیشود (۶). گرچه میتوان حدس زد که افزایش تعداد زوجات (افزایش رقمی یا درصدی) حتماً به نسبت افزایش ازدواج دختران ۹ ساله بیشتر بوده است، با اینوصف در این زمینه نیز نکته مهم اینست که سیستم ارزشی حاکم بر زندگی اکثریت مردمی که قانوناً مجاز به چنین کاری بوده اند بسیار بالاتر و مدرن تر از آن بوده که منجر به تغییر الگوهای رفتاری در این زمینه بشود.

از تغییرات دیگری که در زمینه قوانین اسلامی در مورد زنان بحث برانگیز شد، توقف (و نه الغا) قانون سنگسار بود. توقف حکم سنگسار هنوز هیچ تضمینی بر خاتمه اش نیست. و کماکان باید تصور کرد که بسته به تعبیرات مقامات هر زمانی ممکن است این «توقف» برداشته شود و خطر سنگسار تهدیدی جدی باشد برای هر زنی که خارج از ازدواج وارد رابطه با مردی شده باشد. حتی اگر موارد اعمال شده این قانون

خیلی زیاد نباشد، نفس وجود آن مشمئز کننده است و بهمین دلیل در طول حاکمیت جمهوری اسلامی مورد اعتراض بحق زنان بوده و واضح است که پذیرش توقف آن نیز بخشا واکنشی به اعتراضات موجود بوده است. اما بحث اینست که تغییرات در زمینه قوانین جنجال برانگیز و قرون وسطایی جمهوری اسلامی برای زنان، بیش از آنکه بیانگر تغییر در موقعیت اجتماعی زنان باشد و بیش از آنکه ناظر بر تغییرات رادیکالی در بنیاد این قوانین باشند، برای کاهش تبلیغات بین المللی علیه زن ستیزی حکومت اسلامی است. پای بندی به اخلاق و رفتار مدرن، از فراز قوانین اسلامی و در نتیجه تغییرات عمیقتر بنیادی ای در زندگی مردم به چنان نرْمههایی تبدیل شده است که راهی جز تبصره گذاشتن بر این قوانین برای حاکمان اسلامی نمیگذارد.

عرصه دیگری که مورد بحثها و مجادلات فراوانی بوده مساله طلاق است. افزایش آمار طلاق علیرغم وجود قوانینی که نفس این کار را بخصوص برای زنان بسیار دشوار کرده، قابل توجه است. در مورد دلایل این پدیده البته بحث مجزایی لازم است چرا که خود این مساله بخوبی گویای تغییراتی بنیادی در نگرش زن و مرد به خانواده و خصوصا جایگاه زن در آن است و همه اینها علیرغم وجود دو دهه حاکمیت مذهبی در ایران. در قوانین مربوط به طلاق تغییراتی صورت گرفته و فمینیستهای حکومتی خواهان تغییرات دیگری نیز هستند که تقاضای طلاق از جانب زنان را تسهیل کند. اما تغییرات در قوانین مربوط به طلاق تا زمانیکه قانون بر مبنای حقوق شرعی است هنوز بمعنی تضمین یک حق نیست (۷). دو نکته مهم در این زمینه قابل تامل است. اول اینکه تا زمانیکه زن بعنوان یک فرد دارای حقوق اجتماعی بدون لزوم انتساب به یک فرد مذکر در پیرامون خود (پدر، برادر، یا همسر) در مقابل قانون برسمیت شناخته نشود، تغییر و تعدیل در قوانین مربوط به

طلاق هنوز نمیتواند ضامن بر خورداری از این حق باشد. و ناگفته روشن است که در غیاب این مساله و در شرایط نبود سیستم تامین اجتماعی که گذران زندگی زن مطلقه را تضمین میکند، حتی اگر هر روز یک تبصره بر مواد قانون طلاق گذاشته شود، مشکلی از مشکلات عدیده در این زمینه حل نخواهد شد؛ چرا که مساله صرفا بر سر خود طلاق نیست بلکه بر سر ادامه زندگی بعنوان یک زن مطلقه که قانون فردیت او را برسمیت نمیشناسد نیز هست. و نکته دوم مساله حضانت فرزند است که بعنوان یکی از مهمترین عواملی است که دست زنان متقاضی طلاق را در استفاده از این حق (با فرض اینکه امکان استفاده از این حق را داشته باشند) می بندد. مطابق قانون فرزندان جزو اموال نه فقط مرد، بلکه خانواده مرد (خانواده پدری) نیز تلقی میشوند. مساله حضانت فرزند یکی از پاشنه آشیل‌های مهم در فعالیت فمینیسم دولتی است. هر چند دور از تصور نیست که تلاش شود با تبصره هایی در این زمینه (مثل تبصره بر برابر شدن دیه فرد مسلمان و غیر مسلمان)، تسهیلاتی صورت گیرد اما همچنان بی آنکه قانون تصریح کند که حق پدر و مادر در رابطه با فرزند یکسان است. افزودن این نوع تبصره ها بر قوانین پیش از آنکه برای حل مشکلات اجتماعی باشد برای کاهش در دسرها و بدنامیهای دولت است.

بنابراین سیر رویدادها نشان میدهد که تغییرات آتی در زمینه حقوق اجتماعی زنان محدود است به تبصره هایی بر قوانین موجود. بنیاد قانون در مورد حقوق اجتماعی زن قرار نیست تغییری کند. لازم باشاره است که طرح پیوستن ایران به کنوانسیون رفع همه گونه تبعیض علیه زنان از سال ۱۳۷۱ روی میز نهادهای دولتی خاک میخورد و یکی از موارد درگیری های زنان فمینیست حکومتی با نهادهای ذیربط است. مراجع مسئول گفته اند که پیوستن به این کنوانسیون مشروط است به

«عدم مغایرت با موازین اسلامی». افزودن این تبصره یعنی در واقع حق تفسیر را برای خود حفظ کردن و در عمل بی معنا شدن آن. و پیوستن بی قید و شرط به چنین کنوانسیون‌هایی هم یعنی زیر سوال بردن هسته اصلی قانون اسلامی در مورد زن و مرد. مطابق موازین فقهی حاکم بر قوانین ایران، زن و مرد برابر نیستند و تغییر این قانون یعنی زیر سوال رفتن پایه‌های ایدئولوژیک حاکمیت جمهوری اسلامی. بر پایه این نابرابری عمومی در قانون است که نابرابری زن و مرد در قوانین بسیاری در زمینه‌های ارث، حضانت فرزند، شهادت و قصاص معنا پیدا می‌کند. دشواری و یا تقریباً غیرممکن بودن تغییر قانون اصلی مبنی بر نابرابری زن و مرد، موجب تلاش فمینیست‌های دولتی و نواندیشان دینی برای یافتن راه میانه‌ای شده است. اخیراً بحث‌هایی از جانب زنان نماینده در مجلس طرح شده که چرا دیه زن و مرد مساوی نیست. با توجه باینکه دیه اقلیت‌های مذهبی با افراد مسلمان برابر اعلام شده، طرح این بحث از جانب این زنان قرار است یکی دیگر از عرصه‌هایی را که در آن صراحتاً زن نیمه مرد اعلام می‌شود، تصحیح کند. از جمله ملاحظاتی که برای تصحیح این قانون بحث شده اینست که این، قابل تغییر نیست و شیعه و سنی در مورد آن توافق دارند و تنها کاری که متصور است اینست که دولت خود راساً پرداخت مابه‌التفاوت را تقبل کند! به این ترتیب مجدداً بحث نه بر سر تغییر قانون بلکه گذاشتن تبصره‌ای دیگر و یا اقدامی اضطراری است که معضل را عجلتاً حل می‌کند. نشریه زنان در مصاحبه‌ای با آیت الله صانعی (شماره ۹۶، بهمن ۱۳۸۱) که بگفته این نشریه «یکی از مترقی‌ترین روحانیون حوزه علمیه قم» در زمینه مسائل زنان است، نظر ایشان را در مورد مساله ارث می‌پرسد. ایشان بعد از استدلالاتی در مورد اینکه مرد نان آور خانواده است و نفقه می‌پردازد و غیره، بالاخره می‌گوید که این نص قرآن است و این نوع تفاوت سهم زن و مرد از ارث بدلیل نقش

مرد در تامین خانواده است و لذا عادلانه. اینکه استدلال‌ات این چهره «مترقی» روحانیت در باب مساله سهم زنان از ارث را یک شاگرد دبیرستانی مجهز به منطق جامعه مدرن میتواند رد کند، بماند. اما مساله اینست که علیرغم تفاسیر متفاوت روحانیون، تبصره گذاشتن بر قوانین فقهی و مطابق نیاز زمان کردن آنها کاملاً ممکن است. فمینیسم دولتی باتکا گفتمان فمینیسم اسلامی امکان تلاش برای تعدیل این قوانین را یافته است. جبهه مشارکت نیز در برنامه اعلام شده خود برای زنان در حقیقت همین خط را مبنای برخورد به مساله زن در چارچوب قوانین جاری قرار داده است.

باین ترتیب: در زمینه حقوق اجتماعی، یک راه میانه در پیش گرفته خواهد شد که مدام دولت و زنان فمینیست حکومتی در گیر بحث و جدل در مورد کم رنگ و پر رنگ کردن تبصره ها باشند بی آنکه بطور واقعی بنیاد قوانین تغییر کند. این هنوز گامهای بزرگی از موقعیت زنان در کشورهای پیشرفته سرمایه داری (و حتی برخی کشورهای جهان سوم) که در آنها برابری زن و مرد در برابر قانون لاقابل بر کاغد پذیرفته شده، عقب تر است. در جوامع پیشرفته سرمایه داری مساله اینست که این برابری قانونی بهیچوجه ضامن برابری در زندگی واقعی نیست. سوال اینست که اگر تجربه در این کشورهای صاحب سنت حقوق دمکراتیک و نهادی شدن دمکراسی که همین امروز قبله بسیاری از لیبرالها در جهان سوم است، نشان میدهد که حتی برابری قانونی نیز ضامن رفع تزییقات جنسی نیست چطور ممکن است در ایران، بدون برسمیت شناختن برابری کامل زن و مرد در برابر قانون جنبش زنان چشم اندازهایی از برابری و رفع ستم جنسی را در مقابل خود ببیند؟

امروز طیف وسیعی از لیبرالها، جمهوریخواهان، طرفداران منشورهای دمکراسی و غیره وجود دارند که مشغول سر و سامان دادن سیاسی و تشکیلاتی بیک آترناتیو حکومتی هستند. یکی از مهمترین مباحثی که در میان این طیف هست بر سر لائیک بودن و نبودن آترناتیو حکومتی این جریان است و اینکه چقدر ضروری و ممکن است که صراحتا در این زمینه موضع گرفته شود. جنبش زنان برای داشتن افق روشنی در مقابل خود نیازمند داشتن تحلیل از جایگاه چنین آترناتیوی و نقش آن برای زنان است. در اینکه چنین آترناتیوی از درون صفوف بورژوازی ایران بیرون می آید و اساسا متکی به سنت لیبرالی در این طبقه است طبعا نباید تردیدی باشد. بررسی این آترناتیو از زاویه مطالباتشان برای زنان، هنوز جایگاه سیاسی آن را روشن نمیکند. بحث بر سر مطالبات و کم و زیاد بودن آن بدون داشتن این بحث پایه ای تر گمراه کننده خواهد بود. در این زمینه ضمن وقوف به اهمیت بررسی تحلیلی تر و عمیقتر بحث در رابطه با کل فضای سیاسی ایران، اشاره به چند نکته محوری ضروری است.

۱. سالهای پایانی قرن بیستم از جانب بسیاری پایان یک دوره و آغاز دوره ای دیگر نامیده شده است. مستقل از نقطه عزیمتها در توضیح مختصات این دوره فاکتورهایی در تقریبا تمامی این تبیینها یکسانند. بازار آزاد و سپردن همه چیز به دست بازار بر بستر عروج نئولیبرالیسم دهه هشتاد سوت پایان لیبرالیسم و حکومتهای دولت رفاه را زده است. دولتهای لیبرال در مهد مدرنیزاسیون (اروپا) در گسست از فلسفه لیبرالیسم و ارزشهای سیاسی و اخلاقی آن، بعد از پایان جنگ سرد گوی سبقت از تاجریستها و ریگانیستها ربوده اند. نیاز جهان سرمایه

و نئولیبرالیسم حاضر، فلسفه لیبرالی قرن هجدهمی و «فرد» که قهرمان این تفکر بود، نیست. اگر نقطه رجوع فلسفه لیبرالیسم حقوق فردی، آزادی و اختیار فردی با باری مثبت در مقابل مناسبات پیشاسرمایه بود، در عصر اقتدار نئولیبرالیسم «فرد» در سازمان کاری که به منتهی درجه تمیزه شده و با قرار گرفتن در مقابل تن دادن به کار پیمانی و موقت یا بیکاری و سیه روزی تاوان «فردیت» خود را میدهد. در اینجا «فرد» با سوق داده شدن به منتهای درجه رقابت هر روز شاهد له شدن «فردیت» خود در میان دستهای آهنین بازار آزاد و قدرت بیحد و مرز سرمایه است. بازار، این اعجوبه ساخته دست بشر اختاپوسی است که با بزیر سلطه کشاندن جهان، حق ادای کلام اول و آخر را دارد. اگر در راستای استقرار جامعه کاپیتالیستی، فلسفه کلاسیک لیبرالی در مقابل جامعه پیشامدرن و اکتورهای (عاملهای) کنسرواتیوش، نقشی پیشتاز داشت و بر حقوق و ارزشهای فردی انسان تاکید میکرد، امروز جهان سرمایه در نقطه ای همتراز همان جامعه پیشامدرن ایستاده است و «فرد» و «فردیت» لیبرالیسم را در مقابل نگاه سنگ شده سنت لیبرالی به مسلخ کشیده است. در راستای تسلط نئولیبرالیسم هنوز «فرد» نقطه عزیمت است اما نه برای برسمیت شناختن حقوق «فرد» در جامعه بلکه برای برشمردن مسئولیت «فرد» در مقابل خود در جامعه ای که هر روز بیش از پیش از پیش از حیطه تاثیر گذاری همان «فرد» خارج میشود. شرکت در رای گیریها شاید برجسته ترین نشانی است که از دوره اقتدار «فرد» در سنت لیبرالی باقی مانده است. رای گیریها و انتخاباتی که با یک تصمیم مافیای بازار سهام و جابجایی پول یک منوپول سرمایه در آنسوی جهان یکباره میتواند تمام صحنه سیاسی مورد رای گیری را زیر سوال بکشد.

۲. سنت لیبرالی هنوز موجود است و خصوصا در راستای برنامه های

توسعه در کشورهای جهان سوم زمینه هایی فراهم شده که به منتسبین این سنت امکان تبدیل شدن به عاملهایی در عرصه سیاست را داده است. با این حال ما در هیچکدام از کشورهای جهان سوم که به سازمان تجارت جهانی پیوسته اند و یا در حال این پیوستن هستند، شاهد شکل گرفتن حکومتهای کلاسیک لیبرالی نیستیم نه تنها به این دلیل که تاریخ تکوین بورژوازی بسیاری از این ممالک چنین ظرفیتی را از خود نشان نمیداده بلکه باین دلیل نیز که جهان سرمایه در این فاز نیست و چنین نیازی مبنای مادی ندارد. شکل گرفتن حکومتهای جدید در همه این کشورها بر زمینه یک پیشینه تاریخی اتفاق افتاده است و در هیچکدام گسست رادیکالی از این تاریخ، لااقل برای یک دوره طولانی قابل مشاهده نیست. در آمریکای لاتین جایی که تاریخی مملو از قدر قدرتی و یکه تازی ژنرالها را پشت سر دارد، بعد از قریب یک دهه از پیشبرد این برنامه ها هنوز سیمایی که در درجه اول از این کشورها ترسیم میشود فقر فزاینده، نابسامانیهای اجتماعی، افزایش شکاف طبقاتی و حضور نیروهای مسلح برای سرکوب شورشهای خیابانی است، نه تامین اجتماعی و گسترش آزادیهای دمکراتیک. البته مردم رئیس جمهور انتخاب میکنند و در صورتیکه گرسنگان شورش کرده باشند حتی زودتر از موعد مقرر! در آسیای جنوب شرقی، جایی که سرکوب جنبش کارگری و فعالین سوسیالیست آن هنوز جزو تاریخ زنده است هم نیروی نظامی به پشت صحنه رانده شده، جزو فاکتورهای اصلی هدایت اوضاع بوده است. توجه به این نکته خصوصا از این جهت ضروری است که برای بخش وسیعی از ایدئولوگهای امروز لیبرالیسم در ایران، گویی سیر تکوین تاریخ قانونمندیهای دیگری یافته است. گویی میشود سنت سیاسی ای در ایران جلوی صحنه بیاید و بناگاه از تاریخ گذشته خود گسستی شگرف کرده باشد بی آنکه تحولی عظیم در این جامعه اتفاق بیفتد. گویی میشود همه تاریخ و تجارب جهانی را به کناری انداخت و با باور

به نیت‌های خیر و مصلحانه کسانی که تازه فهمیده اند تاریخ استقرار کاپیتالیسم از گذرگاه‌های با صفای جامعه مدنی گذشته است، بناگهان نقش همه فاکتورهای دیگری که تاریخا در شکل دادن به حاکمیت در ایران نقش داشته اند به کناری گذاشت. گویی کافی است مردم آگاه شوند و «بفهمند» که حقوق فردی و آزادی‌های دموکراتیک مهم است، و حاضر باشند با صبر و تحمل مشقت بهای غلبه لیبرالیسم ایران بر ضعف‌های تاریخی اش را بپردازند. اما منطقا پذیرفتنی است و تجربه نشان میدهد که تحولات سیاسی در راستای تحقق برنامه های توسعه اقتصادی در جهان سوم، بر متن و در ادامه تاریخ سنت‌های سیاسی موجود در این جوامع شکل میگیرد.

۳. ایران نمونه ای استثنا نیست و هیچکدام از بخش‌های بورژوازی ایران نیز نمیتوانند نشان دهند که چنین است. بجز آنها که باشتباه تصور کرده اند قرار است جامعه مدنی متکی به فلسفه لیبرالی کلاسیک در ایران مستقر شود کسی وعده هایی از این دست نمیدهد. پذیرش و پیشبرد برنامه های توسعه قرار است راهی برای غلبه بر اقتصاد بحران زده ایران در اختیار طبقه حاکم بگذارد. پیشبرد این برنامه تا آنجا که به جنبه های اقتصادی مربوط میشود (که در واقع بنیاد همه تغییرات دیگر است) مطلوب کل بورژوازی ایران است. نمونه های باجرا گذاشته شده این برنامه ها در بسیاری از کشورها ارقام نجومی قرض های دولتی را بوجود آورده که بابت چگونگی پس دادن این قرضها، حکومتی جای پای محکم نکرده، حکومتی دیگر سر کار می آید. مباحث سالهای اخیر در ایران، بهیچوجه ناظر بر اختلاف نظری در میان بخش‌های مختلف بورژوازی ایران بر سر پیشبرد این برنامه ها نیست. مجادلات لاقلا از زمان پیروزی جنبه دوم خرداد اساسا بر سر اینست که کدام بخش از بورژوازی سکان هدایت جامعه ایران را به این «شاهراه مدنیت» قرن

بیست و یکمی بدست بگیرد. امروز شکست قطعی اصلاح طلبان دولتی بورژوازی لیبرال ایران را به تلاش برای شکل دادن به آلترناتیو دیگری واداشته است. آلترناتیوی که بناست در نقد به جبهه دوم خرداد، منادی شکلی از حکومت باشد که در آن مذهب حداکثر جدای از سیاست است و یا بعبارت دیگر نقش ولایت فقیه در آن تحدید میشود. شکل گیری چنین آلترناتیوی مستقل از چهره های سیاسی آن، بناچار بنحو برجسته ای مهر پیوند با جریان اسلامی در ایران را بر خود خواهد داشت. میگویند خواجه نظام الملک در جریان مجادله ای با یکی از شاهان سلجوقی (احتمالا ملکشاه) باو پیغامی میفرستد با این مضمون که تاج شما به دستار من بسته است. اگر این دستار برود تاج شما هم رفته است. این گفته گرچه متعلق به یک دوره تاریخی دیگر است اما حقیقتی را در خود دارد و آن نقش اسلام در حاکمیت در ایران است. تاجهای بسیاری رفتند اما دستارها ماندند. تا آنجا که به نقش دین در حکومت مربوط میشود، البته پیش از دولت اسلامی حاضر تنها در دوره صفویه تشیع نقش مهمی داشته است و آنهم نه بعنوان دولت روحانیون شیعه بلکه دولت حامی شیعیان، برخلاف دوره های پیشتر که تسنن دست بالا را داشت. اما در حقیقت از همین دوره ببعد در تاریخ معاصر ایران، این سنت بنحو روشنی در معادلات قدرت نقش داشته است. بحث بر سر نوع نقش آنها نیست، مساله وجود سنتی است که از تاریخی برخوردار است و در تحولات مهم قرن حاضر در ایران فاکتوری است غیر قابل صرفنظر کردن. تا همینجا همین نیروهای جمع شده گرد منشورها و پلاتفرمهای لیبرالی باشکال مختلف بر پیوندهای تاریخی و فرهنگی خود با اسلام تاکید میکنند. این پدیده صرفا ناشی از وجود حکومت اسلامی نیست، بلکه برعکس خصیصه تاریخی بورژوازی ایران است و از جمله همین خصیصه تاریخی بود که امکان شکل گرفتن یک حکومت اسلامی را در سال ۱۳۵۷ فراهم کرد. بعلاوه

عامل دیگری بر تداوم نقش جریان اسلامی در آلترناتیوهای در شرف شکل گیری تاکید میکند و آن، نقش سیاسی اسلام در تحولات منطقه خاورمیانه است. در جریان جنگ سرد، سیلی از پول و سلاح به این منطقه سرازیر شد که کمربند سبز را در مقابل خطر سرخ شکل بدهد. بی اینکه لزومی داشته باشد به بحث حول چند و چون خطر سرخ آروز (بلوک شرق) پردازیم میتوان گفت که خطر سرخ اگر نه از آن جنبه بلکه از درون خود این جوامع، کماکان جدی است و کمربند سبز نیز کماکان امکان قابل وصولی است برای حفظ بالانس سیاسی در این جوامع و زیر پوشش احترام به فرهنگ و عقاید مذهبی مردم. بنابراین انتظار شکل گرفتن یک دولت لائیک در ایران مادام که فاکتورهای دخیل در شرایط سیاسی همین هاست که امروز می شناسیم، انتظار واقع بینانه ای نیست. موقعیت عمومی بورژوازی جهانی، نیاز عمومی گسترش کاپیتالیسم و تاریخ مشخص تکوین بورژوازی ایران، هیچکدام نیاز به شکل گرفتن چنین روندی را تایید نمیکنند. مجموعه تلاشهای جاری نیز حکایت از توانایی برجسته ای برای شکل دادن به یک آلترناتیو لائیک قدرتمند که بتواند بنیاد جدایی مذهب از دولت را بگذارد، ندارد. واضح است که این بحث تلاشی است برای بر شمردن فاکتورهایی که در شکل گیری یک آلترناتیو حکومتی میتواند موثر باشد و نه پیش بینی دقیق آنچه که اتفاق خواهد افتاد. نکته اینست که بسیار دور از ذهن بنظر می آید که تحولات جاری بتواند به سر کار آمدن یک حکومت لائیک منجر شود که لااقل از نظر حقوق اجتماعی زنان حائز اهمیت است.

۴. در عرصه های متفاوتی شواهد حکایت از آن دارد که تحولات عمیقی در بطن جامعه ایران در دو دهه اخیر و در طول حاکمیت جمهوری اسلامی اتفاق افتاده است. تمایل و اشتیاق به شیوه زندگی مدرن، رفتار

مدرن، و اخلاق و ارزشهای مدرن یکی از مهمترین شاخصهای فرهنگ نسل جوان ایران است. حتی در مورد مساله زن که جمهوری اسلامی به اتکا قوانین اش سخت ترین رفتارها را اعمال کرده است شواهد نشان میدهند که ارزشهای حاکم بر زندگی مردم بسیار متفاوت است با روح حاکم بر قوانین و ارزشهایی که از جانب حاکمان تقدیس و ترویج میشود. این پدیده در کنار بحث پیشین یعنی نقش اسلام در حاکمیت، و امکان تداوم این نقش بنظر متناقض می آید. واقعیت اینست که تمایل به شکل گیری یک حکومت مدرن و لائیک مشتاقان زیادی در جامعه دارد اما چنین اتفاقی در شرایط حاضر مستلزم تکانهای اجتماعی بزرگی است که کل بورژوازی ایران بشدت از آن اجتناب میکند. «تحول آرام» شاه بیت مباحث همه بخشهای بورژوازی ایران است. بنابراین از نقطه نظر بورژوازی ایران کاملاً منطقی بنظر میرسد که در شرایط حاضر حضور اسلام و قوانین منتسب به آن کماکان تحمل شود تا اینکه با رفتن پای ایجاد یک حکومت لائیک ریسک وارد شدن در یک دوره تلاطمات اجتماعی را به جان خرید. اما این سوال میتواند مطرح باشد که چگونه ممکن است در جامعه ای که اشتیاق به ارزشها، آداب معاشرت، رفتارها و نرمهای زندگی مدرن چنین همه گیر شده است کماکان حکومتهایی سر کار آیند که همچنان به «دستارها» وصل اند؟ این نکته گویای تناقض بسیار مهمی است که برای فایق آمدن بر آن دو راه بیشتر متصور نیست: سرکوب و خفقان و پایمال کردن حقوق دمکراتیک مردم، همانهایی که گویا قرار است در نتیجه پیشرفت اصلاحات سیاسی بدست آید. و یا تحولات بنیادی تری در جامعه که کل بورژوازی ایران را با «دستارها و تاجها» یش یکجا زیر ضرب ببرد.

با این بحث میتوان نتیجه گرفت که دورنمایی که طیف لیبرالها و جمهوریخواهان در شرایط امروز ترسیم میکنند، از زاویه جنبش زنان دورخیزی بزرگ است برای گامی کوچک که از نظر مطالبات اقتصادی

تفاوتی با خود جمهوری اسلامی ندارد و از نظر مطالبات حقوقی و اجتماعی نیز در خطوط کلی همان جهت را با انعطافهای بیشتری در برخی قوانین که شاخص برخورد جمهوری اسلامی با زنان بوده در پیش میگیرد: مثل سنگسار، سن ازدواج و حق سفر برای زنان بدون نیاز به اجازه مردان و غیره. تصور یک تغییر رادیکال و جدایی مذهب از دولت با توجه به این بحث تصویری دور از واقعیت است.

۳. مذهب و معضل رفرم در مساله زن

نقش مذهب در رابطه با موقعیت زن در جامعه در صورت تداوم حکومت اسلامی و علیرغم تلطیفهایی که در قوانین صورت خواهد گرفت، کماکان موضوع بحثها خواهد بود. اما جایگاه مذهب در صورت جابجایی در حکومت و تاثیراتش بر موقعیت زنان را باید مجزا بررسی کرد. بدوا باید یادآور شد که ترمهای لاتیک و سکولار کاملاً هم معنی نیستند و بخصوص از زاویه تاریخ تحولاتی که به این ترمها مربوط میشود تفاوتهایی میان آنها هست. به تعبیری گفته میشود که دولت لاتیک مذهب را بشکل رادیکالی از حیطه قدرت دولت و قانون کنار میگذارد در حالیکه حکومت سکولار میان قوانین شرعی و عرفی تفاوت قائل میشود و تلاش میکند که به قوانین عرفی جایگاه برجسته تری بدهد. در بسیاری از مباحثی که از جانب روشنفکران دینی و همچنین اصلاح طلبان طرح میشود دقیقاً همین مفهوم مورد نظر است: قوانین شرعی قابل تغییر نیستند، اما دولت حاکم باید با تغییر در قوانین عرفی زمینه های انطباق با مقتضیات زمان را فراهم کند. بحث در این زمینه خصوصاً با توجه به مباحث دهه اخیر در زمینه نقش مذهب اسلام، نقش ولایت فقیه و جدایی مذهب از سیاست و غیره که عمدتاً در درون محافل روشنفکران دینی در جریان بوده است (۸)، ابعاد

پیچیده ای بخود گرفته است. در اینجا منظور، نه روشن کردن معانی مختلف در این زمینه و بررسی تاریخ آنها بلکه اشاره به یک محتوای مورد نظر در بحث حاضر ناظر است بر اینکه مذهب باید نهادی باشد بطور کلی خارج از حیطه دولت و قانونگذاری. دولت و قانون بهیچوجه نباید متکی به ارزشهای دینی باشند؛ مذهب در رابطه با افراد، امر شخصی آنهاست و بعنوان نهاد مثل هر نهاد دیگری در جامعه از حق و حقوقی برخوردار است.

پیشتر هم در همین فصل بحث شد که شکل گیری آلترناتیو حکومتی که سنت اسلامی در آن بی نقش باشد، با توجه به نقش تاریخی این سنت در حاکمیت ایران و نقش سیاسی امروز آن، بسیار دور از ذهن بنظر می آید. سلطنت طلبان علیرغم تمام ادعایشان همین امروز نشان داده اند که برای قرار گرفتن در یک آلترناتیو محتمل بورژوازی حاضرند حرفی از سکولاریسم نزنند. بی آنکه غرض انکار تفاوت‌های حکومت شاه و حکومت اسلامی باشد، قابل ذکر است که قوانین زمان شاه در رابطه با مساله زن اساساً متکی بر قوانین اسلامی بود و رفرم در این قوانین، تنها در سالهای پایانی حکومت شاه اتفاق افتاد. عدم وجود حجاب اجباری و مجازات نشدن دختران و پسرانی که دست همدیگر را در خیابان گرفته اند، گواهی بر جدایی دین از دولت نیست. واقعیت اینست که از درون نیروهایی که خود را برای جانشینی حکومت اسلامی آماده کرده اند هیچکدام چنین ادعایی ندارند و چنین پلاتفرمی بسختی میتواند شاخه های مختلف بورژوازی ایران را در شرایط حاضر متحد کند (۹). بعلاوه نکته مهمی که مطلقاً نمیتوان از نظر دور داشت تلاطماتی است که در نتیجه چنین تحولی جامعه ایران را زیر و رو خواهد کرد. کل بورژوازی ایران، دینی و غیر دینی مصمم است که تحولات جاری آرام باید بگذرد. یک شرط آرام گذشتن این تحولات دست

نبردن به مسائلی است که میتواند غلیانی را در جامعه موجب شود. علت نرمش شاخه های نسبتا لائیک یا تماما لائیک بورژوازی ایران نیز درک همین مساله است که جدایی کامل مذهب از دولت در جامعه ای که بیست سال زیر فشار حکومت مذهبی له شده است میتواند بناگهان نیرویی را رها کند که بنیاد این سیستم را بلرزه در آورد. تغییر آرام دقیقا یعنی اینکه نقش مذهب را منعطف کنیم. بنابراین میماند آلترناتیو میانه ای که مذهب در آن کماکان نقش خواهد داشت و بخشهای خوش بین تر بورژوازی لیبرال ایران تلاش خواهند کرد که به مردم و به زنان بقبولانند که پروسه استقرار حقوق دمکراتیک (و از جمله تحدید نقش مذهب) پروسه ای است تدریجی و قوانین بمرور تغییر خواهند کرد.

*** **

نابرابری زن و مرد حکم تقریبا همه ادیان است و از همین رو رفع تبعیض جنسی همیشه بنوعی مبارزه با دم و دستگاه مذهب را ضروری کرده است. نقش مذهب در تداوم تبعیض را از زوایای مختلفی میشود بررسی کرد. امروز با فاصله چند قرن از قرون وسطی، گسترش علم و دانش و توسعه صنعتی و جامعه شهری، نقش سیاسی و اجتماعی مذهب بعنوان یکی از ارکان مهم قدرت در جامعه پیشامدرن و یک رکن مهم تولید خرافه کاهش چشمگیری یافته است. اما کاهش نقش مذهب بعنوان عامل تولید خرافه بمعنای کاهش قطعی نقش آن در سیاست نبوده است. نقد به مذهب در جهان امروز بر خلاف چند قرن پیش نمیتواند صرفا به جنبه خرافانی آن محدود باشد. نابرابری زن و مرد خرافه نیست، پلاتفرم بی عدالتی بر مبنای قانون است. سنگسار ناشی از خرافه نیست، ناشی از قانون و نگرشی است که وجود زن را نفی میکند. بنابراین علت تداوم نقش مذهب اساسا نه ناشی از ناآگاهی و اعتقاد به خرافه بلکه ناشی از نقش و کارکرد آن در تحکیم و توجیه ستم و تبعیض است. بعبارت دیگر مناسبات طبقاتی در جامعه و نظام

کاپیتالیستی متکی بر این مناسبات نیاز دارد به مذهب بعنوان ابزاری برای توجیه ستم و تبعیض و تفرقه باتکا قوانین ماورا زمینی، نیاز دارد به دستگاه فکری قدرتمندی که میتواند توجیه گر محکمه پسند تبعیضات و نابرابریها در جامعه باشد. گرچه بنا بتعریف یا بنا بانتظاری که از پروسه استقرار جامعه مدرن هست، باید با رشد کاپیتالیسم و استقرار حکومت سرمایه دست مذهب از دولت کوتاه شود اما بطور واقعی تعداد کشورهای که در آنها این پروسه واقعا بشکلی رادیکال بسرانجام رسیده، بسیار کم است. ثرم هنوز این است که نهاد مذهب گرچه حریف دولت بورژوازی نیست اما در کنار دولتها و خصوصا در سیستم آموزش و پرورش نقش مهمی دارد. نقش مذهب در سایه پسامدرنیسم و پسامدرن شدن بسیاری از روشنفکران، تفاوت یافته است. در این راستا بسیاری از ارزشهای منتسب به مذاهب که مطابق ارزشهای عصر روشنگری مردود اعلام میشدند، مجددا به صحنه بازگشته اند. تکرار مباحث گذشته لازم نیست اما شکل گیری فمینیسم اسلامی و یا تعاریف پسامدرنیستی مبنی بر اینکه تعریف از ستم، تبعیض، هویت جنسی و غیره (اگر فعلا فقط در چارچوب مسائل جنبش زنان حرف بزنیم) تعاریفی جهانشمول نیست و تعریف از رابطه زن و مرد مطابق قوانین شرع نیز نوعی تعریف مجاز است؛ در حقیقت تاییدی است بر این بحث. فمینیسم اسلامی بیان یک حرکت مذهبی نیست، یک حرکت کاملا سیاسی است. حزب مشارکت اسلامی برای پاسداری از اسلام تشکیل نشده، یک حزب سیاسی است که اسلام جزئی از هویت آن است. انواع نهادهای اسلامی که بعنوان بنیادهای خیریه مثلا در فلسطین و لبنان کار میکنند، دولت نیستند و ربط مستقیمی ممکن است به یک دولت نداشته باشند اما نقش سیاسی آنها بیش از آن روشن است که نیازی به بحث داشته باشد. همه اینها نشان میدهد که لاقلا در بسیاری از کشورهای مسلمان و خصوصا منطقه

خاورمیانه، مذهب یک گرایش سیاسی قدرتمند است که بهمین اعتبار راه خود را به دولتها باز میکند و این یکی از تناقضات جدی ای است که لیبرالیسم این کشورها با آن مواجه هستند. عدم شناخت یا نادیده گرفتن این وجه از نقش مذهب ما را در مبارزه با حکومتی که متکی به یک ایدئولوژی مذهبی است و یا در شناخت اپوزیسیونی که با اتکا بهمان ابزار مشغول ترسیم عکس مار است، بسیار ناتوان میکند.

در جریان استقرار مدرنیزاسیون، بورژوازی ممالک مدرن برای توسعه کاپیتالیسم و مبانی حقوقی و سیاسی منطبق با نیازهای آن، با قدرت کلیسا و نهادهای مذهبی بعنوان حریفی قدرتمند طرف بود. نتیجه تبعی خلع ید از این حریف برای استقرار تمام و کمال جامعه سرمایه داری عینا بمعنای استقرار دولت لائیک نبوده است. در بسیاری از این جوامع، روحانیت و کلیسا نفوذ سیاسی سابق خود را در سیستم حکومتی از دست داد بی آنکه مذهب بطور کامل از دولت و یا آموزش و پرورش کنار گذاشته شده باشد. در اکثر موارد بطور واقعی میزان تحقق جدایی دین از دولت، تابعی بوده از قدرت و نفوذ روحانیت بر دستگاه حاکم. این از جنبه سیاسی مساله، اما از نظر نظری و جایگاه مقابله با مذهب در فلسفه عصر روشنگری هنوز نکاتی میماند. در فلسفه کلاسیک لیبرالی مذهب عاملی است مربوط به جامعه پیشامدرن که نماینده سنت است و چالش آن از جمله برای هموار کردن راه تثبیت حقوق فردی و تعریف قوانین، مستقل از اراده ماورالطبیعه است. غلبه تعقل و آگاهی (عناصر متعلق به جامعه مدرن) بر ایمان (متعلق به جامعه پیشامدرن) در این تفکر پیش شرط ذهنی گذار به مدرنیته است. با این نقطه عزیمت در یک سطح انتزاعی، غلبه جامعه مدرن بر جامعه سنتی جز از طریق استقرار یک حکومت لائیک ممکن نیست. اما در عمل قضایا بشکلی دیگر پیش رفته است. در سنت لیبرالی آنان که بدور

از بده بستانهای سیاسی به سیستم نظریشان پای بند بوده اند موضع انتقادی خود را به بورژوازی کنسرواتیوی که مستقر شدن خود را در گرو سازش و امتیاز دادن به نهادهای مذهبی دیده بودند، حفظ کرده اند. اما چنین موضعی تابعی است هم از خصیصه بورژوازی لیبرال مورد نظر و هم شرایط عینی زیست و مبارزه در آن جامعه. لیبرالیسم ایران اعم از دولتی و غیر دولتی، خود آنچنان درگیر حفظ شرایط موجود هستند که نمیتوانند به نتیجه منطقی تقابل سنت و مدرنیته (گفتمانی که قرار بود مبنای ایجاد وحدت سیاسی در جنبشهای اجتماعی شود) گردن گذارند. در راستای گفتمان سنت / مدرنیته که در فضای روشنفکری لیبرال ایران رایج است، برای خلاصی از سنت (که مذهب یک وجه آن است) باید به مدرنیته ای پیوست که باز هم مذهب یک وجه آن است. بسیاری از چهره های سرشناس اصلاح طلب (نه فقط دولتیها که وابستگی شان به دولت ایجاب میکند) صراحتاً گفته اند که مدرنیته ای میخواهیم که سکولاریسم در آن الزاما عنصر برجسته ای نیست (۱۰). در چنین دور باطلی: ۱. تضمین حقوق دمکراتیک مردم از همان ابتدا با یک علامت سوال مواجه میشود. حقوق دمکراتیکی که در بسیاری جاها و از جمله برابری زن و مرد با قوانین منبعث از مذهب در تناقض است. و باین اعتبار هر درجه بخشهای مشعشع در مورد نهادینه شدن دمکراسی و گسترش حقوق دمکراتیک تا زمانیکه پیش شرطهای واقعی آن تامین نباشد، راه بجایی نخواهد برد. ۲. سوال مهم اینست که امروز در شرایطی که بورژوازی جهانی برای ادب کردن یک دیکتاتور دست پرورده خود پیشرفته ترین سلاحهای جنگی را بکار میگیرند و از کشتن و آواره کردن مردم بیگناه هم ابایی ندارند؛ و در شرایطی که مذهب عاملی است زمانی برای تقدیس همین دیکتاتورها و زمانی برای تقدیس جنگها علیه این دیکتاتورها؛ آیا هنوز میتوان چشم امید به رسالت تاریخی لیبرالیسم دوره

روشنگری برای تحدید قدرت مذهب در جامعه و استقرار دولت لائیک بست؟ جهانی شدن پروسه ای صرفاً اقتصادی نیست. نه تجربه چند صد ساله کاپیتالیسم، بلکه همین یکی دو دهه اخیر که مبنای واقع بینانه تری برای قضاوت به ما میدهد، نشان داده است که کاپیتالیسم بعنوان یک نظم واحد جهانی برای چنگ انداختن به هر ابزاری که میتواند دیرپایی این نظم را تضمین کند، متعهد هیچ اخلاق و فلسفه ای نیست. لیبرالیسم بعنوان یکی از سنتهای سیاسی بورژوازی باید آن وعده هایی را بدهد و متعهد آن تغییراتی باشد که پیشبرد اهداف همگانی تر این سیستم را تضمین میکند. وعده دولت لائیک در ایران، در منطقه ای که اسلام بعلل تاریخی عدیده ای یک گرایش حاضر در سیاست منطقه است، با هیچکدام از این سمتگیرهای عمومی بورژوازی خوانایی ندارد. بخشی از اپوزیسیون هم که صراحتاً خواهان حکومت غیرمذهبی هستند، از نظر نیروی مادی خود وزنه سنگینی در نیروهای تشکیل دهنده طیف جمهوریخواه و دمکرات نیستند. و لذا دو راه بیشتر ندارند: یا ناچارند به همان نوع مدرنیته ای که ذکرش رفت رضایت دهند، و یا از شانس راه یافتن به حکومت دست بردارند.

در هر حال پیوستن به قافله «جامعه مدنی» و «مدرنیزاسیون» و «توسعه سیاسی»، اگر به امید استقرار دولتی لائیک بعنوان فرآیند روندهای جاری است، انتظاری بیموده است. مطالبه سکولاریسم در ایران از جنبش مشروطه تا کنون، همواره در دوره های برآمد جنبشهای همگانی به جلوی صحنه آمده و هیچگاه تثبیت نشده است. پهلوی پدر و پسر چادر را از سر زنان برداشتند، اما حتی باندازه کمال آتاتورک هم نتوانستند نقش مذهب در ساختارهای قدرت را تخفیف دهند. عبارت دیگر بورژوازی ایران هیچگاه نتوانست بنحوی رادیکال در گسست جامعه از ارزشهای کهن نقش داشته باشد. بلکه برعکس همیشه اتکا به

همین ارزشها و پنهان شدن زیر عبای روحانیت و کنار آنها راه رفتن بوده که منبع نیرو گرفتن این بورژوازی شده است. قانونمندی تکوین و تکامل بورژوازی لیبرال ایران حکم میکند که سیر وقایع همچنان در راستایی پیش رود که قرار نیست منجر به تغییرات رادیکال در سیستمهای ارزشی و فرهنگی این بخش از بورژوازی مدعی حکومت در جامعه بشود. تحقق جدایی مذهب از دولت در جامعه مدرن تاریخا امر بورژوازی بوده است. اما بورژوازی ایران صد سال است که عجز خود را در این زمینه نشان داده است. مساله این نیست که چون هیچگاه نتوانسته اند، امروز هم نخواهند توانست. رجوع به تاریخ برای شناخت ظرفیت و کارکرد این نیروست اما همچنانکه به تفصیل بحث شد، شرایط سیاسی امروز، نقش اسلام در سیستم حاکمیت ایران و در منطقه در کنار سابقه تاریخی این لیبرالیسم است که حکم میکند امید بستن به چنین تحولی از دل فعل و انفعالات جاری عبث است. حقوق اجتماعی زنان در چنین چارچوبی و در سایه نهادهای مدنی آن، حتی از نُرَم رایج جوامع مدرن بورژوازی نیز عقب تر خواهد بود.

با توجه به این بحثها سوال اینست که در صورتیکه کماکان مذهب نقش مهمی در سیاست و قوانین داشته باشد، حتی با فرض اعتماد کامل به حسن نیت نیروهای طیف جمهوریخواه، واقعا چه چیزی قرار است متضمن برابری حقوق زن و مرد باشد؟ نابرابر بودن مسلمان و غیر مسلمان و نابرابر بودن زن و مرد در اسلام حکم کتاب مقدس این مذهب است و هیچ ربطی به تفسیرات این فقیه و آن مجتهد ندارد. تناقضات قوانین مدنی (اساسا مطابق حقوق بشر) و قوانین شرعی مادام که اسلام نه فقط یک حکومت خودکامه که محبوبیتی میان مردم ندارد، بلکه یک گرایش سیاسی قوی و متشکل در بورژوازی ایران است؛ مشکلی جدی است. فراموش نباید کرد که هیچکدام از شاخه های

مذهبی منتسب به اصلاح طلبان (از جمله جنبه مشارکت و بسیاری از چهره های شناخته شده «نواندیش دینی») از اینکه قوانین بر مبنای احکام مذهب باشد، فاصله نمیگیرند بلکه خواهان ارائه تفسیرهای جدید از آن هستند. نکته دیگر اینکه در دو دهه اخیر همچنانکه تشدید فشار بر زنان باتکای قوانین مذهبی در این دوره یک فاکت بوده، اما شکل گرفتن فرهنگ و ارزشهای مدرنی که هیچ سازگاری با سیستم حکومتی موجود ندارد، نیز وجه دیگری از این تحولات بوده است. بعبارت دیگر علیرغم وجود یک حکومت مذهبی، تغییراتی در بطن جامعه بوقوع پیوسته که موجب چرخیدن جامعه بسمت ارزشهای مدرن بوده است. این پدیده تنها واکنش به فشارهای ناشی از یک حکومت مذهبی نیست بلکه در عین حال تحت تاثیر روندهای جهانی تری است که به یمن ارتباطات الکترونیکی و کمرنگ شدن مرزها، نزدیکی فرهنگی و یگانه شدن برخی ارزشهای فرهنگی را بوجود آورده است. در هر صورت با برسمیت شناختن این تغییر عمیق در جامعه ایران که بازتاب خود را خصوصا در شیوه زندگی و انتظارات نسل جوان ایرانی نشان میدهد باید گفت که تداوم نقش مذهب، یعنی حمل بالقوه یک تناقض پایه ای که خود منشا ادامه ناملایمات در جامعه خواهد شد. از طرف دیگر هیچ بخشی از بورژوازی ایران و حتی نهادهای بین المللی مخالفتی با این ندارند که مذهب میتواند کماکان نیروی موثری در دولت باشد بی آنکه پیشبرد برنامه های توسعه اقتصادی دچار اختلال جدی ای شود. تثبیت همین پروسه با احزاب و نهادهای مربوطه که در سالهای اخیر شکل گرفته اند، برای دمکراتیک نامیدن این حکومت در جهانی که دمکراتیک شدن کوسوو، افغانستان و عراق را هم همه دیده اند هیچ مشکل حقوقی یا سیاسی در بر ندارد. افغانستان بعد از «دمکراتیک» شدن جمهوری اسلامی نامیده میشود.

۴. مصافهای آتی

هدف اصلاحات در ایران مطلقاً تأمین آزادیهای دموکراتیک، برابری و عدالت اجتماعی نیست. این تلاش بورژوازی ایران است تا در پیوند با روندهای جهانی بر معضلات سیاسی و اقتصادی حاکمیت خود فایق آید. همچنانکه بتفصیل بحث شد، این پدیده نه ایرانی است و نه صرفاً ناشی از دگراندیش شدن بخشهایی از سیاستمداران و روشنفکران حکومت اسلامی. هدف پروسه اصلاحات تا آنجا که به طبقه حاکم برمیگردد، تأمین شرایطی است که با مختصر تغییرات اجتماعی و سیاسی ملزومات غلبه بر فلج اقتصادی موجود، بالابردن سودآوری سرمایه و جذب سرمایه‌های خارجی را فراهم کرده باشد. تأمین چنین شرایطی نه با گسترش آزادیهای سیاسی بلکه با تشدید استثمار و کاهش خرج تولید ممکن است. بنابراین همچنانکه سیر شتابنده خصوصی‌سازیه‌ها در دوره اخیر نشان میدهد، سناریوی اصلاحات سناریویی برای گسترش دموکراسی نیست. هسته اصلی و نیروی محرکه این روند، آنچه که در پایه مشغول بنیاد گذاشتن شرایط جدیدی در جامعه است، تماماً ناظر بر قرار دادن اکثریت عظیم مردم در موقعیت فروشندگان مستاصل نیروی کار در بازاری است که چوب حراج به نیروی کارش زده اند. این شرایط برای زنان با توجه به تسلط نگرش مردسالارانه و تقسیم جنسیتی بازار کار، بمراتب دشوارتر خواهد بود.

دوره آتی بنابراین هم از نظر تغییر سیمای بازار کار و هم از نظر طرح مسائل کنکرت در جنبش زنان در تاریخ جنبش زن در ایران جدید است. گرچه طرح مساله زن و مطالبات زنان امر تازه‌ای نیست و در ایران لااقل صد سال عمر دارد اما شرایط جدید یک ویژگی برجسته نسبت به قبل دارد و آن اینست که مساله زن و مطالبات زنان را از

محدوده ایت زنان در جامعه فراتر برده و امری است که بلافاصله به توده عظیم زنان مربوط میشود. بنابراین گرچه وجود گرایشات و اقله‌های سیاسی متفاوت در جنبش زنان امر تازه ای نیست اما دقیقاً بدلیل پتانسیل توده ای شدن جنبش زنان در دوره آتی، اولاً جایگاه این گرایشات در آن متفاوت خواهد بود و ثانیاً تلاش اصلاح طلبان برای جلب حمایت این جنبش قابل فهم میشود.

در فصل دوم بحث شد که فمینیسم لیبرال (رفرمیست یا اصلاح طلب) یکی از اصلی ترین شاخه های فعال فمینیسم در مباحث توسعه است. در شرایط حاضر بخش قابل توجهی از فعالین جنبش زنان (داخل و خارج کشور) چشم امید به اصلاحات دوخته اند. این شاخه در جنبش زنان علی‌رغم تفوق تفکر لیبرالی در فضای فکری ایران، هنوز نه سخنگویان برجسته ای دارد و نه پلاتفرم سیاسی منسجمی. بخشی از فعالین زن لیبرال که علی‌رغم سکولار بودنشان در کنار جبهه اصلاحات دولتی قرار گرفته و بر آن شدند که میشود توسعه سیاسی را از طریق اصلاح حکومت اسلامی پیش برد، دقیقاً بهمین دلیل نتوانستند اعتباری در جنبش زنان پیدا کنند. در مراکز علمی و تحقیقی شمار بیشتری از فعالین اصلاح طلب جنبش زنان هستند که بیشتر در کارهای تحقیقی و فرهنگی مشغولند. این زنان که خصوصاً بلحاظ نوع کارشان با مسائل نظری جدیدتر در جنبش زنان آشنایند، عموماً در مباحث نظری بنحو بارزی تحت تاثیر پسامدرنیسم هستند و برخلاف چهره های مطبوعاتی منتسب به این سنت نقش سیاسی چشمگیری ندارند اما بطور واقعی بیشترین تریبونها در اختیار همین بخش از زنان اصلاح طلب است که بیشترین مدافعین ان.ج. اوها و متمرکز شدن جنبش زنان بر کار فرهنگی هستند (۱۱).

تلاش برای سوق دادن جنبش زنان به کار فرهنگی پلاتفرم اعلام نشده فمینیسم اصلاح طلب در ایران است (۱۲). با مباحث فصل دوم در مورد تحولات نظری در فمینیسم و همچنین درکها و تبیینهای رایج از جنبش های اجتماعی و جایگاه آنان (در فصل سوم) اکنون باید زمینه های عمومی این سمتگیری روشن باشد. اما این تمایل در میان بخشی از فعالین جنبش زنان مشخصا متکی به دو مولفه است: اول اینکه از نظر اینها جنبش زنان باید جنبشی باشد در راستای اصلاحات و از خشونت پرهیز کند. در این نقطه عزیمت معطوف شدن به کار فرهنگی تضمینی است برای گریز از «خشونت» که در موارد بسیاری با «سیاست» یکی انگاشته میشود. این اصلاح طلبان گاه آنقدر شیفته «اصلاح طلبی» خود هستند که فراموش میکنند که اصلاح طلبی باید محتوایی هم داشته باشد! بخش زیادی از نیروهای منتسب به اصلاح طلبان نمیتوانند نشان دهند چگونه و با کدام تغییرات میخواهند کاری کنند که مبنای تغییری جدی در موقعیت زن در جامعه ایران باشد. شاه بیت تبلیغات این نیروها اینست که جنبش زنان باید در کنار اصلاح طلبان قرار گیرد و ابزار پیشبرد سیاست اصلاح طلبانه در جنبشهای اجتماعی نیز کار فرهنگی است. نکته دوم و بسیار مهمتر غلبه گفتمان سنت / مدرنیته در فضای روشنفکری ایران است. این گفتمان در جنبش زنان بدلائل زیادی و از جمله تاثیرات بیش از دو دهه حاکمیت مذهبی مدافعان زیادی پیدا کرده است. در چارچوب این گفتمان مصایب و مشکلات زنان در ایران نه ناشی از جامعه سرمایه داری (یا «مدرنیته») بلکه ناشی از «سنت» است که از جمله اشاره به فرهنگ جامعه پیشامدرن دارد. راه غلبه بر این مصایب نیز مبارزه با «سنت» و التزام به «مدرنیته» است. با حرکت از این نقطه عزیمت بنابراین علت تمایل اصلاح طلبان به سوق دادن جنبش زنان به کار فرهنگی روشن تر میشود.

گفتمان سنت / مدرنیته مانعی جدی در راه قوام یافتن جنبش زنان در شرایط حاضر است. جنبش زنان در چارچوب این گفتمان راهی جز این ندارد که مبارزه برای مطالبات اجتماعی زنان را در تقابل با «سنت» تعریف کند و از بخش زیادی از مسائل اکثریت زنان که دقیقاً ناشی از وجود مناسبات سرمایه داری است باز بماند. تقدیس «مدرنیته» یعنی تقدیس کاپیتالیسم، همان مناسباتی که مردم کارگر و زحمتکش ایران سالهاست آنرا میشناسند. هیچ مدافع سرسخت گفتمان سنت / مدرنیته هم نمیتواند انکار کند که محتوای این گفتمان تماماً بمعنای دفاع از گسترش و تعمیق مناسبات کاپیتالیستی است. در راستای برنامه های توسعه همچنانکه تجربه نشان میدهد و همچنانکه از سیر وقایع در ایران بر می آید، بازار کار در جریان خصوصی سازیها و پیشرفت برنامه های توسعه سرعت زبانه خواهد شد. بعبارت دیگر زنان به بخش جدید و قابل توجهی از نیروی استثمار شونده در بازار کار تبدیل میشوند. نیروی کاری که برای خلاصی از مشقات و گرفتاریهای زندگی نمیتواند مدافع «مدرنیته» باشد. بهمین دلیل است که گفتمان سنت / مدرنیته نه فقط نمیتواند مبنای وحدت مبارزاتی در جنبش زنان باشد بلکه مانعی است در این راه. مانعی است برای تبدیل شدن جنبش زنان به یک جنبش توده ای. اگر این جنبش قرار باشد منفعت اکثریت زنان کارگر و زحمتکش را نمایندگی کند چاره ای جز دست بردن به ریشه درد ندارد و این یعنی چالش کل نظام سرمایه. پیشرفت این جنبش امروز بنحو روشنی به نقد گفتمان سنت / مدرنیته گره خورده است که تبارز خود را در پلانفرم کار فرهنگی یا فرهنگی شدن جنبش زنان نشان میدهد.

بطور خلاصه بحث بر سر اینست که دو افق در مقابل جنبش زنان موجود است و همین پایه مصافهای آتی در این جنبش است. افق اول

تلاش دارد که جنبش زنان را بیک پای استقرار جامعه مدنی (کاپیتالیستی) و مدافع برنامه های توسعه تبدیل کند. کل بحث این کتاب در تشریح و توضیح محتوای چنین افقی بود و دیگر نیازی به تکرار آن نیست. اما این امکان وجود دارد که باعتبار موقعیت فعلی زن در جامعه سرمایه داری و باعتبار تبدیل بخش وسیعتری از زنان به فروشندگان نیروی کار خود، جنبش زنان به یک جنبش ضد کاپیتالیستی تبدیل شود. این نه یک شعار است و نه آرزویی خام. بلکه بیان واقعیتی است منتج از موقعیت زن در جهان امروز. همه شواهد حکایت از آن دارند که هیچ درجه استقرار جامعه مدنی، سرمایه را بی نیاز از توسل به تضییقات جنسی نکرده است. امروز بیش از هر زمان دیگری روشن است که تبعیض جنسی بهر شکلی که پدید آمده و هر تاریخی که داشته باشد، تداومش ربط مستقیمی به وجود مناسبات طبقاتی در جامعه سرمایه داری دارد. گرایشاتی در جنبش زنان که نیازی به وارد کردن مولفه طبقه در مبارزات زنان ندیده اند، امروز در توضیح و تشریح آنچه که موقعیت زن در گلوبالیزاسیون نامیده شده ناتوان مانده اند.

برنامه های توسعه اقتصادی نیز همگی نشان میدهند که دستاوردها برای اکثریت زنان تشدید استثمار و ناامنی است. سوال این نیست که باید حامی توسعه اقتصادی بود یا نبود. مساله این است که این برنامه ها چه تغییراتی را در موقعیت زنان در جامعه سبب میشوند. واقعیت اینست که شرایطی که جمهوری اسلامی برای زنان در این بیست و چند ساله پیا کرد آرزو و اشتیاق خلاصی از این مهلکه و توسل به هر راهی که نقطه ختمی بر تباهی روحی و روانی یک نسل از زنان بگذارد، را بسیار قابل فهم و قابل احترام میکند. زنان در تداوم حکومت اسلامی و یا حفظ شرایط حاضر نفعی ندارند و هر تغییر

جزیی در موقعیت آنان را باید خوشامد گفت. با اینوصف بحث با مدافعین اصلاحات و توسعه از سر مطالبات، هیچ گرهی را از مسائل این جنبش باز نمیکند. آنچه که در طول این بحث مورد نظر بوده است نه مقایسه مطالبات و اینکه چقدر مطالبات طرح شده از جانب شاخه های مختلف فعال در جنبش زنان واگرا یا همگرایند، بلکه قرار دادن جنبش زنان در متن شرایط سیاسی حاضر در جامعه و روشن نمودن افقهای آتی در این راستاست. بعنوان فعال جنبش زنان باید چارچوب سیاسی تحولات جامعه را شناخت. و گرنه همان عوامل سیاسی، دنیای بخشی از فعالین جنبش زنان را که غرق هویت یابی فرهنگی و جنبشی شده اند بنحو تکان دهنده ای از دنیای بخش اعظم زنان که هر روز هویت خود را در جدالی نابرابر با فقر و بی حقوقی می آزمایند، جدا میکند.

توضیحات

۱. نگاه کنید به مقالات ژاله شادی طلب، نشریه زنان شماره ۸۴، ۸۵، ۸۶ سال ۱۳۸۱ و همچنین زهرا کریمی نشریه سیمای اقتصادی شماره ۱۸۰، کتاب: «جنسیت، اشتغال و اسلام گرایی» نوشته الهه رستمی، انتشارات جامعه ایرانیان (۱۳۷۹)؛ و سایت مرکز اطلاعات و آمار زنان ایران www.iranwomen.org.

۲. محمدحسین ادیب از شخصیت‌های دانشگاهی که یکی از رک‌ترین چهره‌های نئولیبرال مدافع برنامه‌های توسعه، مخالف اتویپای لیبرال‌های ایرانی، و منتقد دست راستی اصلاح‌طلبان حکومتی است در باره آینده بازار کار زنان چنین می‌گوید: «... نظر به اینکه خانمها عموماً برای اشتغال دستمزد کمتری طلب میکنند اقتصاد علامت می‌دهد جز در مشاغلی که به توانایی فیزیکی احتیاج دارد و نیز مشاغلی که امنیت اجتماعی مطلوب را برای زنان تامین نمی‌کند خانمها بجای آقایان استخدام شوند. در بسیاری از رشته‌ها گرایش بازار به استخدام بیشتر خانمها بجای آقایان است. تداوم این وضعیت طی دهسال آینده بازار کار ایران را عمیقاً متحول میکند. ایران به سمت بازار کار زنانه پیش میرود.» بنقل از نشریه الکترونیکی اخبار روز (www.iran-chabar.de/)، ۲۱ آبان ۱۳۸۲. با توجه به مباحثی که در طول کتاب شد تفسیری بر این گفته‌ها ضروری بنظر نمی‌رسد!

۳. نگاه کنید به منشور زنان جبهه مشارکت. بررسی این برنامه بطور مستقل ضروری است اما یادآوری چند نکته در این زمینه شاید بد نباشد. بندهای متعددی از این برنامه به توضیح و تشریح خانواده سنتی در تقابل با خانواده مدرن اختصاص داده شده است و در بخش

راهکارها در هیچ کجا نمی بینید که صراحتاً زن بعنوان فرد در مقابل قانون شناخته شود و از اینرو بیان نیم بند «تحقق نظام تامین اجتماعی فراگیر بمنظور برخورداری زنان اقشار مختلف جامعه از امکانات بیمه ای حمایتی و امدادی» از همین محتوای ناچیز روی کاغذ هم تهی میشود. در این برنامه از حقوق مادری مطلقاً سخنی در میان نیست. ممکن است تفسیر این مساله این باشد که حقوق مادری در بند بیمه ها و حمایت‌های اجتماعی می گنجد. اما مساله این است که در جامعه ای که اشتغال زنان یکی از پایین ترین نرخها را دارد، و اتکای مدافعین توسعه برای جلب حمایت زنان از این پروسه متکی بر وعده افزایش اشتغال است، بی توجهی یا پریدن از روی این موضوع مهم کمی عجیب بنظر می آید مگر اینکه بپذیریم (که باید چنین باشد) که رواج سیستم کار موقتی و کار در خانه و باز گذاشتن دست کارفرمایان در تعیین شرایط کار جایی برای بحثی در مورد حقوق مادری نمیگذارد. این مساله بسادگی احاله داده میشود به توافق میان کارفرما و کارگر مورد نظر!

۴. زهرا کریمی، سیمای اقتصادی، شماره ۱۸۰-۱۷۹، ص ۲۱۹-۲۰۸.

۵. در منشور زنان جبهه مشارکت، در بخش «جهتگیریها و تجویزها» بندی وجود دارد که دقیقاً بیان فرموله همین چیزی است که تا کنون در عمل پیش رفته است، حفظ چارچوب و بنیاد قانون و افزودن تبصره های مطابق مصلحت زمان:

«۳.۲... در مواردی که نابرابری حقوقی میان زنان و مردان با بهره گیری از احکام فقه سنتی توجیه میشود، در بلند مدت وظیفه فقهای نواندیش و روشنفکران دینی است که با اجتهاد پویا در فروغ و اجتهاد در مبانی امکان این سو استفاده را از میان بردارند، اما در کوتاه مدت

میتوان به جای قانونگذاری بر مبنای این احکام سنتی با توسل به احکام ثانویه و احکام حکومتی (اضطرار و مصلحت) نظام حقوقی را در جهت رعایت برابری حقوقی میان زنان و مردان دگرگون ساخت.»

۶. ژاله شادی طلب، «موقعیت زنان پس از انقلاب اسلامی» نشریه زنان شماره ۸۶، فروردین ۸۱. نویسنده که مدیریت مرکز مطالعات زنان در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران را دارد، در یک تصویر آماری از جمله میگوید که مطابق یک همه پرسی منتشر شده در سال ۱۳۷۹، ۹۳ درصد زنان و ۹۰٪ مردان سوال شونده مخالف چند همسری بوده اند. ایشان در بخش اول این نوشته در شماره ۸۵ نشریه زنان آمار دیگری میدهد از دوره پس از انقلاب و پیش از پایان جنگ که مطابق آن حدوداً نیمی از مردم موافق چند همسری بوده اند.

۷. واضح است که حق طلاق مثل حق ازدواج حقی است هم برای زن و هم برای مرد. برسمیت شناختن حق طلاق امتیاز ویژه ای به هیچ کدام از این دو جنس نیست بلکه تنها تعریف شرایط و مقرراتی است که باید ناظر بر فسخ قرارداد ازدواج باشد، خصوصاً در جوامعی که خانواده آن واحدی است که دولت برسمیت میبخشد و نه فرد.

۸. یکی از مباحث رایج در محافل روشنفکران دینی بر سر نقش روحانیت شیعه در حکومت است. گفته میشود که تاریخاً این شاخه از اسلام عمدتاً بصورت جنبش (و جنبش اعتراضی در مقابل حکومتها) عمل کرده و بلاواسطه معطوف به حکومت نبوده است. به این معنا شکل گیری حکومت اسلامی در ایران نمونه ای استثناست. روشنفکران دینی بر متن تحولات ایدئولوژیک دهه های اخیر در جهان از جمله به بررسی نقش شیعه و مشخصاً تجربه حکومت اسلامی در ایران و شکل گیری

سازمانهای بنیادگرای اسلامی (عموما تحت تاثیر شاخه شیعه در اسلام) پرداخته اند. یکی از برداشتهایی که در این بازبینیها ارائه میشود ناظر بر ضرورت تحولی در شیعه است. تحولی که نامهای مختلفی از جمله اسلام دمکراتیک، قرائت مردمسالارانه از اسلام و غیره گرفته است. کتاب «تحول گفتمان سیاسی شیعه در ایران» نوشته جمیله کدیور یکی از نمونه ها در این زمینه است. تمرکز بحث این کتاب اساسا بر نگرش شیعه و نقش آن در حکومت است و در این راستا به بررسی تعابیر و مفاهیمی میپردازد که بیانگر تکوین رابطه روحانیت با حاکمیت در یک پرسپکتیو تاریخی است.

۹. از جمله نگاه کنید به مقاله: «جمهوریخواهی و دمکراسی دینی»، فرخ نگهدار، سپتامبر ۲۰۰۳ در نشریه الکترونیکی ایران امروز. (www.iran-emrooz.de)

۱۰. یک نمونه خواندنی: مقاله «مدرنیسم آری، سکولاریسم نه» نوشته محمد حسین ادیب است مندرج در نشریه «جامعه مدنی» ۲۳ بهمن ۱۳۷۹. گرچه این مقاله کمی قدیمی است اما محتوای آن از این نظر که نگرش منسجم یک اصلاح طلب نئولیبرال را در مورد مسائل مختلف نشان میدهد (مسائلی که هنوز مبرمیت دارند) بسیار جالب است. در این نگرش بصراحت بیان میشود که لیبرالیسم جای جدی ای در تحولات جاری نمیتواند داشته باشد. اگر قرار است به کمپین «اقتصاد رقابتی» و تقویت بخش خصوصی پیوست جایی برای چنین توهماتی نیست. ایشان در توصیه به اصلاح طلبان از جمله مینویسند:

«... ۹. برای دمکراتیزه کردن جامعه ایران دو راه وجود دارد. الف: راه لیبرالی ب: راه غیر لیبرالی. تئورسینهای اصلاحات در ایران باید در اندیشه راه غیر لیبرالی باشند. ۱۰. دمکراسی آری، لیبرالیسم نه، آزادی

آری، بی بند و باری اخلاقی نه، مدرنیسم آری سکولاریسم نه، اقتصاد رقابتی آری، اقتصاد سوسیالیستی نه، صنعتی شدن آری، فروپاشی نهاد خانواده نه، حضور فعال زنان در حیات اجتماعی آری، کاهش مصونیت آنها در مقابل ناهنجاریهای اجتماعی نه. آیا اصلاحات درصدد تئوریزه کردن این مفاهیم است؟ آیا اصلاحات درصدد ارائه درکی از سنت است که با دمکراسی، آزادی، مدرنیسم، اقتصاد رقابتی، و پروسه صنعتی شدن سازگار باشد و یا لیبرالیسم، بی بند و باری اخلاقی، سکولاریسم و کم‌رنگ شدن عاطفه در نهاد خانواده، در تضاد و برخورد آشکار؟»

۱۱. گرچه مواردی که میتواند نشان دهد اصلاح طلبان تلاش دارند جنبش زنان را به یک جنبش فرهنگی تبدیل کنند، کم نیست اما ذکر یک نمونه در اینجا مفید است. در کتابی از مهرانگیز کار بنام «زنان در بازار کار ایران» (انتشارات روشنگران، ۱۳۷۳، ص ۱۵۵) که عمدتاً به بررسی تئوریهای نابرابری جنسیتی، اشتغال زنان، موانع فرهنگی و اجتماعی آن میپردازد، نویسنده برای ارائه تعریف «سنجیده و جامعه شناسانه» ای از توسعه به سخنرانی ای از خانم شهیندخت خوارزمی مندرج در نشریه «همشهری» رجوع میکند:

«... در واقع در توسعه همه ساختارهای سیاسی و پایپای آن ساختارهای فرهنگی باید تغییر پیدا کنند و حتی در کنار آنها توسعه ساختارهای روانی نیز مطرح است. تا همه این مجموعه عوامل با هم تحول پیدا نکنند، توسعه اقتصادی جواب نمیدهد. چون بستر توسعه اقتصادی، فرهنگ است. مساله زنان نیز باید در این چارچوب مورد بررسی قرار گیرد...». بنظر میرسد که میتوان اظهار نظر سنجیده جامعه شناسانه کرد بدون اینکه در قید تعریفی از مقولات «جامعه شناسانه» بود که با موازین علمی تطابق دارد. «بستر توسعه اقتصادی، فرهنگ است» تنها میتواند استدلالی و آنهم استدلال بدی در توجیه یک موضع سیاسی

بدتر باشد.

۱۲. واقعیت اینست که تمایل به کار فرهنگی در جنبش زنان تنها و تنها ناشی از غلبه گفتمان سنت / مدرنیته نیست بلکه وجود این مباحث فضای لازم برای طرح این سمتگیری را نیز فراهم کرده است. در میان هواداران این سمتگیری هستند کسانی که تصور میکنند با پلاتفرم کار فرهنگی و تاثیر گذاری بر ارزشها و نرمها در جامعه خواهند توانست در یک پروسه طولانی مدت زمینه های تغییر در قوانین را فراهم کنند و به این ترتیب با سلاح مبارزه فرهنگی هم به جنگ «سنت» رفته اند و هم به جنگ «مدرنیته».